گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید احسان کربلایی‌پور از شهدای مدافع حرم

شهادت هدیه احسان برای روز پاسدار بود

■ صغری خیل‌فرهنگ

در مسیر زیارت کربلا و در حسینیه حضرت‌زهرا(س) با خواهر شهید احسان کربلایی‌پور آشنا شدم. خواهری که تصویر برادر را در زیارت اباعبدالله‌الحسین(ع) همراه داشت. شهیدی که سرباز خوبی برای مولا بود و نهایتاً در راه دفاع از عقیله بنی هاشم حضرت زینب(س) جان خود را تقدیم کرد و شهادت مزد مجاهدت‌های این پاسدار اسلام در روز پاسدار و ولادت امام حسین(ع) شد. چه نیک گفته بود شهید احسان کربلایی‌پور «اگر می‌خواهی یک سپاهی موفق و مؤثر شوی یا باید سردار شوی یا بی‌سر و من این دومی را دوست دارم.» آری آن روز که پیکر پاکش از سوریه به وطن بازگشت به آنچه دوست داشت رسیده بود. متن زیر ماحصل همکلامی ما با رویا کربلایی‌پور خواهر شهید مدافع حرم احسان کربلایی‌پور است که جانش را در راه اسلام احسان کرد.

■ **متولد جنگ، زاده اهواز**

برای رویا کربلایی‌پور روایت از خواهر در سفر کربلا سخت بود، اما حق خواهری را بجا می‌آورد و از برادرش برایمان اینگونه روایت می‌کند: «ما اصالتاً دزفولی هستیم، اما همگی متولد و بزرگ شده اهواز هستیم. پنج خواهر و دو برادر هستیم. احسان ۸ آبان ۵۹ مصادف با دهم محرم روز عاشورا متولد شد.»

پسری که کسی نمی‌دانست نوزادی که در این روز بزرگ به دنیا آمده است، چه فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌ها در راه مولایش خواهد کرد و خود را فدای مکتب امامش خواهد کرد.

خواهرش می‌گوید: «با وجود نا آرامی‌ها و هیاهوی جنگ «احسان» دوران کودکی خود را در اهواز سپری کرد و تحصیلات خود را در هر سه مقطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان در همین شهر ادامه داد. او رشته علوم انسانی را انتخاب کرد و همزمان با تحصیل در دبیرستان به فعالیت‌های فرهنگی در مساجد اهواز و مدرسه پرداخت و با راهنمایی مربیان دلسوز از نظر معنوی رشد و بالندگی پیدا کرد و در تربیت دینی به پیشرفت‌های خوبی نائل آمد.»

■ **اهل مسجد و کارهای فرهنگی**

خواهر شهید از دوران نوجوانی و فعالیت‌های فرهنگی برادر که نقش بسیاری در شکل‌گیری ویژگی‌ها و شاخصه‌های اخلاقی و خلقیات برادرش داشت، می‌گوید: «دوران نوجوانی او یکی از پرشورترین مقاطع زندگی‌اش محسوب می‌شد. او در کنار درس خواندن و حضور پررنگ در مسجد و کارهای فرهنگی به ورزش نیز می‌پرداخت. از هر فرصتی برای کارکردن و یادگیری حرفه‌های مختلف استفاده می‌کرد. از همان موقع تلاش کرد باری از دوش خانواده بردارد نه اینکه خود نیز وبال خانواده‌اش باشد. از کار کردن ابایی نداشت و برای استقلال مالی خود تلاش می‌کرد.

در قبال اطرافیانش احساس مسئولیت می‌کرد و نسبت به سرنوشت آنها بی‌تفاوت نبود. برای جذب برادر کوچک‌ترش آقا محسن یکی از دوستانش را مأمور کرده بود تا با او رفاقت بیشتری کند و او را به سمت مسجد و دوستان مسجدی سوق دهد. از آن به بعد در تمامی کارها، اردوها و برنامه‌های آموزشی کنار هم بودند. برادرم صدایی دلنشین و حزین داشت و گاهی در جمع دوستان یا مجالس خانوادگی دعا یا زیارتی می‌خواند. نی‌زدن را دوست داشت و برای یاد گرفتنش هم خیلی تلاش کرد. خودش یک نی ساخته بود و با آن تمرین می‌کرد. یک روز در همان عالم نوجوانی برای عید غدیر با خواهر و برادرها برنامه‌ای به سبک برنامه‌های رادیویی درست کرد که یکی از بخش‌های آن دکلمه خوانی خواهرش با متن موزیک نی‌زنی آقا احسان بود.»

■ **بوسه بر دستان پدر و مادر**

خواهر شهید می‌گوید: «احسان بسیار شوخ طبع و هنگامی که در جمع خانواده و دوستان بود عملاً همه توجهات به سمت ایشان بود. نشاطی که او در محفل ایجاد می‌کرد این دورهمی‌ها را خاطره‌انگیز می‌کرد. گاهی با بچه‌ها همبازی می‌شد و برای خوشحال کردنشان خوراکی می‌خرید و آنها را مشغول می‌کرد.

احترام ویژه به پدر و مادر می‌گذاشت، دست و پای آنها را می‌بوسید و برای انجام کارهای آنها پیش قدم می‌شد. عاقبت بخیری را در این امر می‌دانست و خدمت به آنها را توفیقی از جانب خدا می‌شمرد و سایرین را نیز به این مسئله دعوت می‌کرد. حیا و نجابت، روابط دلسوزانه با نزدیکان، خدمت‌رسانی به خلق خدا از خصوصیات بارز ایشان بود. گاهی اوقات که گرفتار می‌شد به خواهر یا برادرش که می‌دانست، می‌تواند کاری برای او انجام دهند، سفارش می‌کرد به کسی که مشکلی دارد کمک کنند و همیشه مراقب بود عزت نفس آن فرد نیازمند حفظ شود.»

■ **دلبسته حضرت معصومه (س)**

ایشان در ادامه می‌گوید: «احسان پس از گرفتن دیپلم در رشته حقوق دانشگاه آزاد اهواز پذیرفته شد و پس از گرفتن مدرک تحصیلی از دانشگاه و بعد از بررسی‌های دقیق تصمیم گرفت در کسوت پاسدار حریم ولایت وارد سپاه شود.

برادرم در انتخاب شغل نیز بسیار حساس بود و تلاش می‌کرد در جایی مشغول شود که رعایت مسائل اعتقادی و شرعی بیشترین اولویت را داشته باشد و نیز بتواند با توجه به توانمندی‌های خود نقشی مفید و مؤثر داشته باشد. از پشت میزنشینی فراری بود و کارهای سخت و میدانی را به کار دفتری ترجیح می‌داد. اینچنین بود که سپاه را مناسب‌ترین گزینه برای خود تشخیص داد. پس از جذب، دوره پاسداری را در شهر مقدس قم سپری کرد و چنان دلبسته حضرت معصومه (س) شد که زندگی در جوار ایشان شد یکی از آرزوهایش. خیلی به خانواده اصرار می‌کرد که از اهواز به قم بیایند، ولی آن زمان شرایط این جابه‌جایی برای خانواده میسر نبود.»

دوستان و همکاران احسان او را فردی بسیار باهوش و منظم می‌دانستند هر کاری را که به عهده می‌گرفت به بهترین شکل انجام می‌داد. کار سطحی و کوچک او را راضی نمی‌کرد و همواره در پی خدمتی بزرگ‌تر بود تا بتواند قدمی مؤثر در امر ظهور بردارد

احسان بی‌قرار و شیدای شهادت بود. می‌گفت: «اگر می‌خواهی یک سپاهی موفق و مؤثر شوی یا باید سردار شوی یا بی‌سر و من این دومی را دوست دارم.» آن روز که پیکر پاکش از سوریه به وطن بازگشت به آنچه دوست داشت رسیده بود

■ **عباس، محمدصادق و فاطمه**

خواهر شهید در ادامه از خاطرات همراهی با برادر برای پیداکردن همسر و همرزم آینده‌اش می‌گوید: «احسان که در سپاه اهواز مشغول به خدمت شده بود، باید قدم بعدی را برمی‌داشت و همسری انتخاب می‌کرد تا برای ادامه مسیری که در ذهن داشت همراهی مطمئن باشد.

معیار اصلی احسان، ایمان، اخلاق و حجاب بود. برای همین من، مادر و خواهرها همراه شدیم و بعد از مدتی همسر مورد نظر برادرم را یافتیم. ایشان از همان روز خواستگاری شرایط خودش و عشق به شهادت و مجاهدت را برای همسرش شرح داد و همسرشان هم با آگاهی کامل با آقا احسان ازدواج کردند.

حاصل این ازدواج سه فرزند به نام‌های عباس، محمدصادق و فاطمه است. عشق و علاقه او به همسر و فرزندانش زبانزد همه بود و با احترام با آنها برخورد می‌کرد. به دلیل مشغله‌های کاری مدت‌های زیادی در خارج از خانه بود، اما وقتی در کنار خانواده‌اش بود حضوری کاملاً مؤثر و مفید داشت و از انجام هرگونه کاری در منزل مضایقه نمی‌کرد.»

■ **متخصص موشکی**

خواهر شهید از فعالیت‌های برادرش می‌گوید: «برادرم چند سالی در یگان‌های مختلف سپاه در جنوب بود و پس از آن در تهران و مأموریت‌های خارج از کشور مشغول خدمت‌رسانی شد. او که در واحد هوافضای سپاه فعالیت می‌کرد با گذراندن دوره‌های بسیار پیشرفته و فشرده توانسته بود در امر مسائل موشکی تخصص یافته درجاتی از نبوغ و ذکاوت خود را به نمایش بگذارد. دوستان و همکارانش او را فردی بسیار باهوش و منظم می‌دانستند و هر کاری را به عهده می‌گرفت به بهترین شکل انجام می‌داد. کار سطحی و کوچک او را راضی نمی‌کرد و همواره در پی خدمتی بزرگ‌تر بود تا بتواند قدمی مؤثر در امر ظهور بردارد.

ایشان آنقدر رازدار بود که ما حتی نمی‌دانستیم در سپاه چه مسئولیت یا درجه‌ای دارد. خودش هم صحبتی نمی‌کرد چون مادر بسیار نگران می‌شد.»

■ **شهادت در روز پاسدار**

آرزوی شهادت در رکاب مولا امام زمان(ع) و مؤثر بودن در امر فرج تنها آرزویش بود که سرانجام در بامداد ۱۶ اسفند ۱۴۰۰ و در پایان روز پاسدار و آغاز سحر میلاد حضرت عباس(ع) هدیه روز پاسدار را از دست مولایش امام حسین (ع) گرفت و به آرزوی دیرینه‌اش که شهادت بود، رسید.

■ **شهادت به دست اشقیاترین‌ها**

شهید احسان کربلایی‌پور دیگر زمینی نبود، او با اصابت موشکی از سوی خصم‌ترین دشمنان اسلام، رژیم غاصب صهیونیسم از باند حومه دمشق در روزهای پایانی مأموریت خود با قدسیان و ساکنان ملکوت هم‌آوا شد و با صلابت به آرزویش رسید. وقتی وصیتنامه‌اش را باز کردند همه اذعان داشتند که با اطمینان و آمادگی پای در این سفر بی‌بازگشت نهاده و چه زیبا عصاره زندگی‌اش را برای درس‌آموزی در اختیار بازماندگان و رهروانش قرار داده است.

■ **عامل بی‌ادعا**

خواهرانه رویاکربلایی‌پور از برادرش شهید احسان کربلایی‌پور تمامی ندارد. او در پایان به دیگر ویژگی‌های برجسته برادرش اشاره می‌کند و می‌گوید: «استقلال شخصیتی، سخت کوشی و پشتکار فراوان، ایمان و اخلاص بود. برخلاف بسیاری از انسان‌ها که اندک عملشان گوش فلک را کر می‌کند، اهل عمل کردن در میادین سخت، اما بی‌ادعا بود. حتی نزدیک‌ترین افراد خانواده‌اش از درجه، مأموریت‌ها و حتی نوع کاری که انجام می‌داد، اطلاعی نداشتند. از انواع مهارت‌ها، موفقیت‌ها و مقامات ورزشی و علمی او نیز کسی خبر نداشت.

برادرم سرباز مخلص ولایت و عاشق امام و رهبری بود و خود را مدیون انقلاب و شهدا می‌دانست و تا پای جان از هر آنچه از دستش برمی‌آمد، دریغ نمی‌کرد.»

■ **سردار بی‌سر!**

آقا احسان بی‌قرار و شیدای شهادت بود، خیلی دوست داشت با جانش در تسریع ظهور کاری کند به همین دلیل هر واحدی که او را به این هدف نزدیک‌تر می‌کرد، مورد توجهش قرار می‌گرفت و تمام تلاش خود را می‌کرد کار را هرچند سخت باشد به خوبی یاد بگیرد و در آن واحد خدمت کند. می‌گفت: «اگر می‌خواهی یک سپاهی موفق و مؤثر شوی یا باید سردار شوی یا بی‌سر و من این دومی را دوست دارم.» آن روز که پیکر پاکش از سوریه به وطن بازگشت به آنچه دوست داشت رسیده بود.

شهید احسان کربلایی‌پور نفر دوم از سمت راست

تصویری از دیدار حضرت آقا با مادر شهید لازار

نصرانی‌های مکتب حسین(ع)

روایتی از شهید مسیحی روبرت لازار

■ مبینا شانلو

بعد از رسانه‌ای شدن خبر شناسایی شهید جانی بت اوشانا مادر شهید روبرت لازار گفت که برای شهید تازه تفحص شده «جانی بت اوشانا» در معراج شهدا مادری خواهد کرد. ایشان مادر شهید روبرت لازار است که فرزندش در تیر ۶۷ به شهادت رسید. مادر شهیدی که قرار است برای دومین بار آمدن دردانه‌ای را به نظاره بنشیند. او نیک می‌داند طعم چشم انتظاری را. خودش ۱۰ سال چشم انتظار آمدن رد و نشانی از لازار بود. این بار هم می‌رود تا برای جانی بت اوشانا مادری کند... به یاد روزی که همان تکه استخوان‌های برجای مانده از پسر را روی دستانش حس کرد و سکینه یافت. آری شهدای مسیحی و ارمنی، شهدایی که بی‌درنگ یاد و هب نصرانی را در دل‌ها زنده می‌کنند و مادرانی که ام‌وهب‌ها را در خاطره‌ها بیدار می‌کنند که در صحنه عاشورا بی‌محابا فریاد بر آورد که ما آنچه را که در راه خدا داده‌ایم، باز نمی‌ستانیم. اینان رسم عاشقی را نیک می‌دانند. آنچه پیش رو دارید روایتی از زندگی و شهادت شهید روبرت لازار و دیدار حضرت آقا با خانواده شهید است.

رزم تا آخرین قطره خون

روبرت لازار متولد سال ۱۳۴۵ در خانواده‌ای مسیحی در تهران بود که پس از ناتمام ماندن تحصیلات مدرسه به خدمت سربازی رفت و دوران آموزشی را به مدت یک ماه و نیم در لشکر لرستان سپری کرد. با اتمام دوره آموزشی، ایشان به جبهه غرب منتقل شد و در مناطقی همچون سومار و مهران به پاسداری از کشورش پرداخت. شهید روبرت لازار در روزهای آخر خدمت سربازی به شهادت رسید. بنا به روایت برادرش، آخرین باروی در منطقه عملیاتی میمک مستقر بود.

اسلحه من

فرمانده شهید به برادرش گفته بود: «به روبرت بگویید بیش از چند روز به پایان خدمتش باقی نمانده و لازم نیست اینجا بماند، می‌تواند به پشت خط بازگردد»، اما روبرت نپذیرفت و گفت: «تا آخرین روزی که اینجا هستم، این اسلحه مال من است و نمی‌گذارم تپه به دست دشمن بعثی بیفتد.» همین کار را هم کرد تا آنکه به شهادت نائل شد. بنا به روایت مادر شهید، بیسیم چی همرزم روبرت موقع شهادت در کنار او بوده و نقل می‌کند که «روبرت آنجا تیر خورد و مرا به اسارت گرفتند.» روبرت به او گفته بود «من تا آخرین قطره خونم با عراقی‌ها می‌جنگم.»

آرامستان ساورا

شهید روبرت لازار در تاریخ ۳۱ تیر ۱۳۶۷ در منطقه عملیاتی میمک، تپه شهدا به شهادت رسید و ۱۰ سال مفقودالاثر بود. خانواده مدت‌ها به انتظار نشست و دست بر دعا برداشت تا شاید دلتنگی‌های مادر برای دیدار با فرزند به پایان برسد. و خدا را شکر که این خواسته مادر محقق شد و پیکر لازار شناسایی شد و پس از تشییع و مراسمات دینی و آیینی، در مزار شهدای آشوریان تهران، آرامستان ساورا به خاک سپرده شد. تشییع با شکوهی که مادر با شوق از آن با عنوان یک تشییع عظیم یاد می‌کند.

میزبانی برای حضرت آقا

مادر هنوز آرام نگرفته و چشم انتظاری‌اش به پایان نرسیده بود. او چشم انتظار دیدار رهبر بود. هر کسی که به خانه‌شان می‌رفت یا از هر طریقی که می‌توانست این خواسته‌اش را مطرح می‌کرد. کمی بعد مادر شهید لازار به آرزویش که دیدار با رهبری بود، رسید. حضرت آقا عید کریسمس به دیدار خانواده شهید روبرت لازار رفت. حضرت آقا مهمان خانه مادری شد که مدت‌ها در انتظار دیدار ایشان بود. در آن دیدار هر جا که بغض و اشک‌های مادر امان می‌داد او از روبرت می‌گفت و از انتظار ۱۰ ساله‌اش. از روزهای نبودن‌های لازار و دلتنگی مادرانه. آن روز مادر بزرگ‌ترین و به یاد ماندنی‌ترین هدیه کریسمس را گرفت. نصرانی‌های مکتب حسین (ع) به خوبی معنای عشق و ایثار را می‌فهمند و با دادن جان به آن معنا می‌بخشند.

به حق باید گفت که شهدای ارمنی و مسیحی در کنار دیگر مردم در فرازها و فرودها و کامیابی‌ها و همه مراحل تاریخ پر فراز و نشیب کشور حضوری فعال داشته‌اند، نقش آنها در انقلاب اسلامی ایران و هشت سال دفاع مقدس و شهیدانی که در راه وطن تقدیم کرده‌اند، گواه روشن و برگ زرینی از شرکت فعال آنها در اعتلای فرهنگ و تمدن ایران است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۴۴

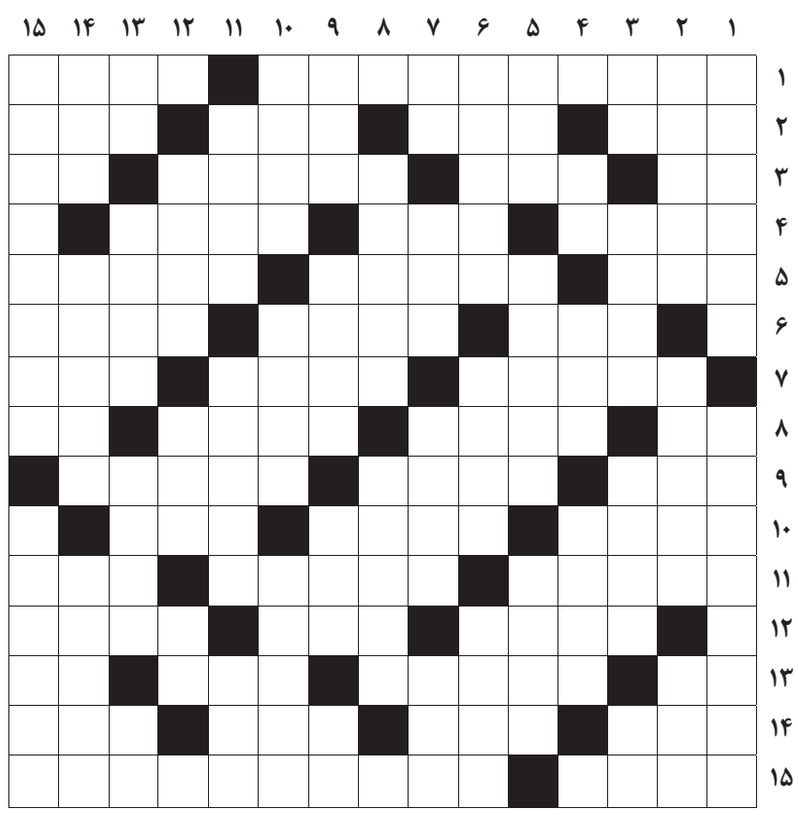

از راست به چپ

■ ۱- شهری در فرانسه که یکی از چهار پایتخت اصلی اتحادیه اروپاست- انسان امانت اوست ■ ۲- معدن- بازار- دخان- بنای بلند ■ ۳- سرخ کمرنگ- فانوس دریایی- زبان ویتنامی‌ها- بند تنبان ■ ۴- مرکز ایالت کلرادوی امریکا- رد پا- نامیده شده ■ ۵- آقا و سرور- سوره توحید- بازیکن میانی فوتبال ■ ۶- کودن- تملک وارونه- فانی ■ ۷- جوانمرگ شاهنامه- کوبیدنی مطبخ- نام پسر فریدون ■ ۸- عضو بالانشین- موجود زنده تک‌سلولی- دنده‌ای در گیربکس- پهلوان ■ ۹- رود مرزی آلمان و لهستان- فریادزننده- پایه و اساس ■ ۱۰- ضرورت قبل از ورزش- غروب- دور کردن ■ ۱۱- پرده‌داری خانه کعبه- سبک‌تر از قپان- تکیه کلام لاف‌زن ■ ۱۲- تسمه چرمی- میدانی در تهران- نام قدیم مشکین‌شهر ■ ۱۳- ردیف بافتنی- دفتر شعر- پیوستگی- خاک کوزه‌گری ■ ۱۴- خیس آذری- نوعی قایق- از مشتقات نفت- بام زاگرس ■ ۱۵- برادر مأمون- آخرین شاه اشکانیان

از بالا به پایین

■ ۱- در این باغ افلاطون به ارسطو درس می‌داد- از گیاهای آپارتمانی محبوب ■ ۲- نوعی فوتبال- از دردهای مزمن- ظرف بلوری ■ ۳- کنسرو ماهی- برگه و فیش- خاکستر- ضمیر انگلیسی ■ ۴- اجاق کاغذ- نظرات انتخاباتی- استراق سمع ■ ۵- خمیازه- برپاداشتن- توبه‌کننده ■ ۶- پناهگاه مار و موش- از اسامی بانوان- زانوی در ■ ۷- پشه- نیم‌تنه بلند زنانه- نسج- دستور ■ ۸- پاک کردن- جوشیدن آب از چشمه ■ ۹- بیخ آستین- پرده گوش- سدی در تهران- پرنده نماد وقار ■ ۱۰- از جزایر منطقه میکرونزی- ناراحت و پکر- نام این پیامبر هفت بار در قرآن آمده است ■ ۱۱- ابریشم سفید- شتر مرغ امریکایی- پایتخت سوئیس ■ ۱۲- کبوتر دشتی- تابستان- فاصله میان دو نقطه ■ ۱۳- آشیانه پرنده- از نرم افزارهای مایکروسافت- نابینا- رود آرام ■ ۱۴- زره سنگ‌پشت- پایتخت آلمان- میوه پردانه ■ ۱۵- از القاب شاه‌اسماعیل صفوی- اشاره طنزآمیز به ایالات متحده

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۴	۳	۲						
			۴		۱			
		۱					۳	۵
۳						۷		
۶	۲					۳		
				۷		۸		
			۷		۶			
۹	۱	۴						
					۳		۹	

جدول کلمات متقاطع
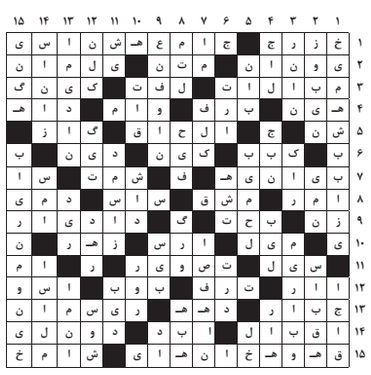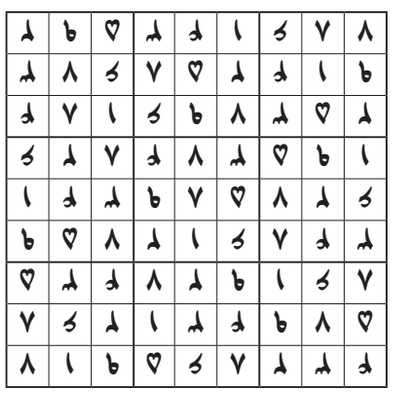
پاسخ جدول شماره ۶۷۴۳